کدام سوسیالیسم، کدام لیبرالیسم

در حاشیه بحث از سوسیال دموکرات و لیبرال دموکرات خواندن احزاب و منازعه بر سر واژه‌ها

تقی رحمانی

روشنفکران این مرز و بوم، مردم را متهم می‌کنند که به باورهایشان بیشتر از نیازهای روزمره و زندگی اهمیت می‌دهند. به عنوان نمونه می‌گویند اگر به دین مردم تعرض شود، عکس‌العمل نشان می‌دهند اما اگر به نان یا جان آنها تعرض شود، دیرتر با عکس‌العمل تندی روبه‌رو می‌شویم. اما همین روشنفکران از لیبرال تا چپ اعم از مذهبی و غیرمذهبی، اگر بر سر برخی از مفاهیم اعتقادی یا باوری‌شان سخنی گفته شود، بازار نقدنویسی به راه می‌اندازند، اما اگر بر سر مسائل اقتصادی و ساختار قدرت و مهندسی و عملی کردن همین باورها طرح و مسئله‌ای مطرح شود، چندان عکس‌العملی نشان نمی‌دهند. به عنوان نمونه طرح این مقوله که آیا جامعه مدنی و حوزه عمومی، مقوله‌ای لیبرالی یا سوسیالیستی است، هزاران قلم‌دار را وارد عرصه کارزار می‌کند، اما طرح اینکه این مقوله‌ها چگونه عملی می‌شود چندان برایشان مسئله‌زا نیست. یا اگر به مقولاتی مانند انتظار، اعتراض و رابطه دین و دموکراسی بپردازی با برخورد روشنفکران مواجه می‌شوی، ولی اگر همین مقولات را در زندگی روزمره مورد بررسی قرار دهی، چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. از این اشتراکات می‌توان پی برد که روح ایرانی اعم از عوام و نخبه، آیینی است. به همین خاطر است که این مردم قیام نان ندارند، اما قیام برای باورها دارند و روشنفکران این سامان نیز حتی قیام نان را با مفاهیم فکری - فلسفی همراه می‌کنند. شاید یکی از عوامل این گونه رفتار این است که چون دست جامعه ایرانی از تغییر شرایط عینی کوتاه است، تلاش می‌کند تا شرایط را با تعبیر ذهنی خود همراه کند. غرض از این مقدمه کوتاه پرداختن به طرح شدن هرازگاهی مسائل نه‌چندان پراهمیتی است که با اهمیت جلوه می‌کند. به عنوان نمونه پس از ادعای آقای مرعشی در مورد اینکه کارگزاران سازندگی یک حزب لیبرال - دموکرات مسلمان است، ناگهان از چپ و راست، میانه حاکمیتی و بیرون حاکمیتی به موضع‌گیری پرداختند. مدافعان لیبرال با عصبانیت کارگزاران را غیرلیبرال خواندند و در توهین به واژه لیبرال سوگوار شدند، در حالی که همین مدافعان دولت میرحسین موسوی را چپ می‌خوانند و حتی چپ داخل حاکمیت نیز نمی‌نامند. این در حالی است که دولت میرحسین موسوی در دهه ۱۳۶۰ هـ. ش دولت مکتبی مخالف چپ و راست التقاطی خوانده می‌شد. در عین حال طرفداران لیبرالیسم در نقد چپ، تفکیکی صورت نمی‌دهند. به هر حال ماجرای لیبرال کیست، ادامه یافت. جریان راست سنتی در مقابل این ادعا موضع گرفت که لیبرال یا سوسیال بودن با مسلمانی نمی‌خواند. سکولارها هم این ادعا را تکرار کردند که مگر می‌شود هم لیبرال بود و هم مسلمان. بالاخره برخی از جریانات بیرون از حاکمیت این اعلام نظر را شفاف‌سازی احزاب خواندند، در حالی که باید از این آقایان پرسید که با نظرات آقای مرعشی چه چیزی شفاف شد. کارگزاران سازندگی مدتی است که از طریق روزنامه‌اش خود را عیان‌تر کرده و آیا در مواضع این حزب مسئله جدیدی رخ داده است؟ از مجموعه این اظهارنظرهای شتاب‌زده که گذر کنیم، می‌توان گفت که هم می‌شود مسلمان لیبرال بود و هم مسلمان سوسیالیست. در مورد طرح این ادعا که نمی‌شود میان مسلمانی و سوسیال و لیبرال بودن رابطه‌ای یافت و این جمع ممکن نیست، باید گفت که این مشکل، مشکل فلسفی و یا تبیین‌های نظری است که ظرفیت لازم برای گشایش را ندارند. این نقص درک واقعیت از زمان ارسطو با اندیشه فلسفی تحلیلی و غیره وجود داشته. به تعبیری عقل تجربی همه چیز را به شرط وجود لوازمات معقول آن به رسمیت می‌شناسد و عقل استدلالی مقید است که در برابر واقعیت با مشکل مواجه می‌شود، چون از قبل خود را مقید و ملتزم به مبانی و توجیهاتی کرده است. دعوای تاریخی اشاعره معتدل با معتزله جزمی در عقل استدلالی بر سر همین امکان تجربه‌های متفاوت بود که در عین حال درک آن در اختیار عقل استدلالی نبود. از این بعد نظری که عبور کنیم، می‌توان گفت که جریان مسلمان - لیبرال، خوب و بد و میانه دارد. همان‌گونه که جریان مسلمان - سوسیالیست خوب و بد و میانه دارد. اینجاست که مصادیق خود را نشان می‌دهند. به عبارتی لیبرال وطنی چه مسلمان و چه غیرمسلمان اگر بدون نوآوری خاص باشد، با نوع اصل آن در غرب متفاوت است. به عنوان نمونه اگر پوپر لیبرال غربی است میرزاملکم و محمدعلی فروغی و رامین جهانبگلو لیبرال وطنی حساب می‌شوند. همچنین مهندس بازرگان و دکتر سروش متاخر و سعید حجاریان با گرایش جان راولز نیز لیبرال مسلمان قلمداد می‌شوند. در همین راستا احزاب ملی‌گرای جبهه ملی لیبرال ملی قلمداد می‌شوند، منتها با گرایش‌های خوش‌خیم و بدخیم آن. حزب زحمتکشان مظفر بقایی نوع بدخیم و حزب ایران گرایش خوش‌خیم آن به حساب می‌آیند. نهضت آزادی ایران مسلمانان لیبرال قلمداد می‌شوند که آزادیخواه هستند و در جدال میان آزادی و مالکیت، طرف آزادی را لحاظ می‌کنند اما کارگزاران سازندگی در دعوای میان آزادی و مالکیت، طرفدار مالکیت هستند، حتی اگر این مالکیت را رانتی به دست آورده باشند. بخش وسیعی از جبهه مشارکت ایران اسلامی در قلمرو مسلمان لیبرال قرار می‌گیرند که قرائت خوش‌خیم اما میانه لیبرالی آرا و اندیشه دکتر سروش را نمایندگی می‌کنند، اما همین جریان در نهایت آزادی را تا چه حد پاس می‌دارد؟ در حالی که مهندس بازرگان و نهضت آزادی با لائیک سکولار غیرمذهبی همراه و هم‌جبهه بوده‌اند. با این اوصاف اگر قدری عینی‌تر به شرایط جامعه خودمان عنایت کنیم متوجه می‌شویم که مشکل این جامعه لیبرالیسم و سوسیالیسم یا مسلمانی و غیرمسلمانی نیست، بلکه مقاومت سنتی‌ها در تئوری و عمل در برابر تحقق دولت - ملت مدرن است که سنگ‌بنای تحقق سیاست‌های لیبرالی یا سوسیالیستی است. در فقدان ساختارهای دولت قانونمند مدرن، بیچاره سیاست‌های لیبرالی یا سوسیالیستی هستند که قربانی این ساختار ناهنجار می‌شوند. بایستی قبول کرد که با وجود دولت شبه‌مدرن مدل لیبرالی یا سوسیالیستی اقتصادی - فرهنگی فقط منجر به بدنام شدن این الگو می‌شود. در حالی که حتی لیبرالیسم با قرائت استوارت میلی و سوسیالیسم با قرائت دموکراتیک، می‌تواند جامعه را کامیاب کند، منتها با وجود تحقق دولت مدرن قانونمند. موضوع مهم این است که در کشمکش لیبرال‌ها و دموکرات‌ها در جامعه ما، نیروهای قبل دموکراسی همواره پیروز بوده‌اند، در حالی که اگر لیبرال‌ها و دموکرات‌های واقعی با گرایش مذهبی و غیرمذهبی به دنبال رفع موانع ساختاری دولت مدرن قانونمند باشند بهتر می‌توانند برای آزادی و عدالت در جامعه ما قدم بردارند. باید آرزو کنیم که جامعه ما برای پرهیز از تکرار تجربه تلخ از تقلید از سنت‌های غلط سیاسی، فکری بپرهیزد و همچنین از ترجمه‌اندیشی آثار و دیدگاه‌های غرب خودداری کند و عقل تجربی را برای تحقق دولت قانونمند به کار گیرد. اگر چنین شود آنگاه است که هر نوع گرایش فکری امکان عملی برای تحقق باورهای خود دارد. در غیر این صورت لیبرالیسم به عنوان ابزاری علیه فقرا و سوسیالیسم به عنوان ابزاری برای سرکوب آزادی به کار گرفته می‌شود. در حالی که در بستر مناسب نه لیبرالیسم و نه سوسیالیسم چنین کارکردی ندارند. به عنوان نمونه خصوصی‌سازی در دوران سازندگی به مخصوصی و خودمانی‌سازی ختم شد و در دوران دولت میرحسین موسوی عدالت به کوپنیسم منجر شد. اما می‌توان پرسید که چرا روشنفکری و جریانات آزادیخواه و دموکرات کمتر به ارائه مدل‌های تحققی و رفتار الزام‌آور تحقق دولت - ملت مدرن که زیربنای هرنوع اجرای سیاست لیبرالی یا سوسیالیستی است، پرداخته‌اند؟

طرح: فیروزه مظفری/ شرق

مرعشی: لیبرالیسم در برابر سوسیالیسم است نه اسلام

ایلنا: در پی انتقادات اخیر محافظه‌کاران از حزب کارگزاران به خاطر معرفی الگوی «لیبرال دموکراسی» به عنوان مشی سیاسی خود، «حسین مرعشی» سخنگوی حزب کارگزاران گفت: «لیبرالیسم در مقابل سوسیالیسم قرار دارد و فقط جهت‌گیری را نشان می‌دهد.» وی توضیح داد: «تفکرات دهه اول سوسیالیستی بود یعنی می‌گفتند هر چیزی باید دولتی شود که این کار به نفع کشور است لذا همه اختیارات را از مردم گرفته و به دولت دادند که در نهایت این کار موجب بزرگتر شدن دولت و رشد منفی اقتصاد شد اما در دهه دوم دیدند این روندی نیست که منجر به پایداری جمهوری اسلامی شود لذا روش و جهت‌گیری را به سمت دادن اختیارات و آزادی بیشتر به مردم عوض کردند.» وی افزود: «لیبرالیسم معتقد به اصالت فرد و واگذاردن کارها به مردم است اما سوسیالیسم معتقد به اقتصاد متکی به دولت است و این مسئله بیانگر قرار گرفتن تفکرات دهه دوم در مقابل دهه اول انقلاب اسلامی است نه جمهوری اسلامی.» از سوی دیگر «ابراهیم امینی» عضو شورای مرکزی حزب اعتماد ملی که پیش از این دبیر سیاسی آن (جواد اطاعت) اعلام کرده بود که این حزب «سوسیال دموکرات» است گفت: «در جلسات حزب اعتماد ملی تاکنون هیچ بحثی در مورد اینکه این حزب سوسیال دموکرات است یا باید این تفکر را در عرصه‌های مختلف مبنای کار خود قرار دهد، مطرح نشده است. اینکه بر چه اساس و توجیهی به حزب اعتماد ملی سوسیال دموکرات گفته می‌شود، اطلاعی ندارم و آنهایی که این مسئله را عنوان می‌کنند، باید پاسخگو باشند.» در مقابل «مجتبی شاکری» عضو شورای مرکزی جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی نیز گفت: «آنچه موجب فروپاشی مجموعه دوم خرداد شد، سعی در گردهم آوردن تفکر سوسیال دموکراسی، لیبرال دموکراسی و سکولاریسم در یک جا بود. احزابی که به تفکر سوسیال دموکراسی یا لیبرال دموکراسی معتقدند بهتر است جهان‌بینی، ایدئولوژی و نگاه خود را به دین مشخص کرده و نسبت خود را با تفکر امام(ره) که در انتخاب جمهوری اسلامی حتی حاضر به پذیرش جمهوری دموکراتیک اسلامی نشد، تعریف کنند. سوسیال دموکراسی یا لیبرال دموکراسی یک لفظ نیست که از زبان یک فرد جاری شود، این کلمات بار معنایی سیاسی و اجتماعی دارد و در عمل الزاماتی را برای یک حزب فراهم می‌کند و به اعتقاد من تا در خلوت مجموعه‌ای چنین مباحثی مطرح نشود، کسی آن را مطرح نمی‌کند.»

نقدی بر مقاله مهدی شیرزاد، تحت عنوان «غفلت در غفلت»

حق هویت

مریم عباسی نژاد*

مطلبی تحت عنوان «نقدی بر مقاله حمیدرضا جلایی‌پور و مدعای غفلت دانشجویان تحکیمی از هویت دینی» به قلم آقای مهدی شیرزاد در تاریخ ۸۵/۳/۱۰ در صفحه سیاست روزنامه شرق به چاپ رسید. نگارنده این متن به چند اشکال اساسی در استدلال‌های وی و نیز تناقضاتی میان آنها برخورد که در این مقاله کوشیده خواهد شد به آنها پرداخته شود. در مقاله ایشان همچنین اشاراتی به مسائل داخلی انجمن اسلامی دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران شده است که به آنها نیز پرداخته شده است.

۱ - می‌دانیم که انجمن اسلامی، جایگاه فعالیت کسانی است که ضمن اینکه خود مسلمان هستند، به حفظ اسلامیت مجموعه اعتقاد دارند و راه را برای ورود غیر مسلمانان و همچنین غیر معتقدان به حفظ اسلامیت مجموعه بازنمی‌گذارند و حتی در مواقع لزوم مانع ورود آنها به مجموعه خواهند شد. اما متاسفانه برخی نه تنها مانع ورود غیر معتقدان به درون شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشکده‌هایشان نشدند بلکه حتی نگذاشتند سایرینی که این توانایی را داشتند، این کار را انجام دهند، به طوری که در جمع‌های خصوصی، بر رد صلاحیت به عنوان یک ابزار جهت حفظ مجموعه تاکید می‌کردند ولی در فضای عمومی از حق آنان برای ورود به انجمن اسلامی دفاع کرده و خود را سپری برای حضور آنان جلوه داده و مدام ژست روشنفکری می‌گرفتند. آشی که آنها پختند، آنقدر شور شد که در یکی از نشریات دانشجویی دانشگاه تهران در توصیف نتایج حاصل از انتخابات انجمن اسلامی یکی از دانشکده‌ها آمده است: «اعضای ائتلاف برای دموکراسی، قانع نمی‌شدند و همچنان به فضاسازی ادامه می‌دادند، تا اینکه بالاخره در انتهای سال تحصیلی، در ائتلافی به همراه دوستان لنینیست و کمونیست‌های دموکراسی‌ستیز، انجمن اسلامی دانشکده را فتح کردند و به آرزویی که از سال ۷۹ داشتند، رسیدند.» - آکادمی آزاد- شماره ۵- ۸۵/۲/۵. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

۲ - ما نیز معتقدیم که همه نهادهای اجتماعی مشمول تغییرات اجتماعی و متاثر از سازوکار این تغییرات هستند و انجمن اسلامی نیز چون هر نهادی دستخوش تحولات می‌شود. اما آیا اگر روزی تحولات اجتماعی به سمت حذف دین از عرصه عمومی بروند، انجمن‌های اسلامی هم باید ساز حذف دین از عرصه عمومی را سر دهند. آیا اگر روزی به علت عملکرد غلط مسئولان، آنقدر نسبت به رعایت برخی آداب دینی دلزدگی ایجاد شد که مردم رفته‌رفته، آنها را به کنار نهادند، انجمن‌های اسلامی هم باید دستخوش این تحول شوند تا مبادا قوانین جامعه‌شناختی به‌هم بخورد؟ به عبارتی آیا انجمن‌های اسلامی هم باید مشمول قانون عوام‌زدگی شوند؟ اگر بنا است انجمن‌های اسلامی همواره آن حرفی را بزنند که از دل اجتماعی بیرون می‌آید، چه نیازی است به تاسیس یک انجمن با کارکردهای خاص مدنی خود که متفکر و پیشروانه عمل می‌کند و نه مقلدانه و پیرو؟

بنابراین استدلال، اگر بپذیریم که مردم در انتخابات اخیر، حرف اولشان دموکراسی‌خواهی نبود و به اندیشه مبتنی بر اینکه تنها راه نجات ما، روی‌آوردن به دموکراسی است، آری نگفتند، آیا ما هم باید از تئوری خود مبنی بر بومی‌کردن دموکراسی با توجه به معیارهای دینی جامعه ایران، دست بشوییم؟

۳ - آقای شیرزاد در نقد مقاله آقای جلایی‌پور می‌گویند که ایشان با نگاهی کارکردی به هویت دینی انجمن‌های اسلامی از آن دفاع کرده و به عنوان یک عامل تاثیرگذار یاد کرده‌اند. البته هر شخصی خود پاسخگوی اظهارنظرهای خویش است و ما تنها در مقام مخاطبین آقای جلایی‌پور می‌توانیم بگوییم که انجمن‌های اسلامی به خاطر اعتقاد به دین و انتخاب آن به عنوان مسیر رهایی به سعادت و تعالی است که می‌خواهند اسلامی بمانند و نه به خاطر سوءاستفاده و یا استفاده ابزاری از آن، که اگر چنین بود تا به حال باید به کنارش می‌نهادیم. البته ما همچنین اعتقاد به قدرت تاثیرگذاری دین بر اجتماع هم داریم و افول احتمالی تاثیرگذاری آن را ناشی از ضعف خود می‌دانیم و نه ضعف دین. بنابراین اگر روزی احساس شد که تاثیرگذاری دین بر توده‌ها کمرنگ شده است، دین را به کنار نمی‌نهیم و اگر به هزاران دلیل، تاثیرگذاری انجمن‌های اسلامی کم شده است، آن را مانند خیلی‌ها به گردن هویت دینی و تاکید بر آن نمی‌اندازیم.

۴ - ادعا شده است که چون دعوای اصلی جامعه ایران، نزاع بین نیروهای طرفدار دموکراسی و مخالف آن است، پس بحث هویت یا بی‌دینی انجمن‌های اسلامی هم اهمیتی نخواهد یافت و نتیجه‌گیری شده است که اگر نزاع اصلی بین نیروهای مسلمان و دگراندیش باشد، پس بحث هویت دینی اهمیت خواهد یافت. در این مدعا، دو اشکال اساسی دیده می‌شود. اول آنکه، هویت‌یابی دینی انجمن‌های اسلامی را منوط به تشخیص دعوای اصلی در جامعه ایران می‌کند که اگر چنانچه در عرصه اجتماع، بحث و جدال‌های دینی به کنار نهاده شوند، پس انجمن‌های اسلامی هم باید چالش‌های بحث‌های دینی را کنار بگذارند. از نظر منطقی وقتی آرمان اصلی انجمن‌های اسلامی، دغدغه دین پویا و فعال اجتماعی است، اینکه نزاع اصلی نیروهای سیاسی چیست، چه تاثیری می‌تواند بر هویت‌یابی دینی انجمن‌های اسلامی داشته باشد؟ دوم آنکه، قطعاً این‌گونه مطلق‌گرایی در تشخیص دعوای اصلی جامعه ما را به خطا خواهد برد. ما معتقدیم که اتفاقاً نزاع بین نیروهای مسلمان و دگراندیش، قطعاً به عنوان یک عامل تاثیرگذار در مناسبات اجتماعی، در کنار سایر عوامل و حتی در صدر آنها مطرح است. اساساً ما و شما به عنوان افرادی که داعیه اسلام دارند، معتقد به آن هستیم که بر مبنای اعتقادات دینی، طرفدار دموکراسی و حقوق بشر هستیم و اینکه عده‌ای با تفکر لائیک و یا متحجر، این اعتقاد را ضعف ما می‌پندارند و با آن به مبارزه برمی‌خیزند، گواه بر این است که این ساده‌انگاری است که تقابل این اندیشه‌ها را یکی از نزاع‌های اصلی جامعه ایران ندانیم. بررسی تاریخی نیز نشان می‌دهد که هر گاه نیروهای دیندار طرفدار قانون و دموکراسی در این نزاع از هویت دینی خود غفلت کرده‌اند، میدان را به یکی از دو اندیشه لائیک و متحجر واگذار کرده و در اشاعه فرهنگ دیندار مدافع آزادی و دموکراسی شانه خالی کرده‌اند و موجبات شکست تئوری خود را، خود فراهم کرده‌اند.

۵ - در توجیه فعالیت نیروهای دگراندیش تحت عنوان انجمن‌های اسلامی، ذکر شده است که جامعه ایران، جامعه‌ای پیشادموکراسی است و نمونه یک جامعه آرمانی برای فعالیت سیاسی مسالمت‌آمیز نیست. همه متفق‌القول هستیم که جامعه پیش از انقلاب اسلامی را نیز قطعاً می‌توانیم به عنوان جامعه‌ای که بویی از دموکراسی نبرده بود، بنامیم. در آن فضا، گروه‌های مختلف با افکار و اعتقادات متنوع، تحت عناوین مختلف، به صورت عیان یا نهان فعالیت می‌کردند. در سطح دانشگاه نیز شاید بتوان گفت در برهه‌هایی مارکسیست‌ها بر فضا مسلط بودند. آیا جایز بود که انجمن‌های اسلامی در آن فضا به خاطر آنکه زمانه، زمانه افکار مارکسیستی شده بود و نیروهای مسلمان در اقلیت بودند و جایگاه گروه‌های مارکسیستی و بی‌دین جاافتاده‌تر بود، قلب ماهیت کنند و تحت عناوین مارکسیستی فعالیت اسلامی کنند و یا به سبک منافقین، تحت عناوین اسلامی به ترویج اندیشه‌های مارکسیستی بپردازند؟ آیا اگر در جامعه پیشادموکراسی، نیروهای سیاسی صداقت در عنوان و محتوا نداشته باشند، تضمینی وجود دارد که در دوران استقرار دموکراسی، آنها هویت خود را علناً بیان کنند؟ به عبارتی، اگر دگراندیشی، امروز حاضر نیست در دگراندیشی خود صداقت به خرج دهد و هزینه آن را بپردازد، شاید ادعای طرفداری وی از دموکراسی نیز دروغین باشد و در ذیل آن، در واقع به دنبال قدرت‌طلبی و منفعت‌طلبی خود باشد. واقعیت نیز همین است که عده‌ای نمی‌خواهند هزینه فعالیت تحت عناوین اصلی خود را بپردازند و در پاسخ به منتقدین به خود می‌گویند که ما انجمن اسلامی را سکو و جایگاه مهمی می‌دانیم و با اینکه هیچ تعلق خاطری به عنوان اسلامی آن نداریم، اما می‌خواهیم تحت همین عنوان بمانیم و حاضر نیستیم از آن خارج شویم و تحت عناوین دیگر فعالیت کنیم. نتیجه این نگاه این بوده است که عده‌ای، انجمن اسلامی و دفتر تحکیم وحدت را صرفاً سکویی برای پرتاب به کرسی‌های مجلس و یا جایگاه و عنوانی برای عقده‌گشایی در رادیوهای خارجی و یا اعتباری جهت ادامه تحصیل در خارج از کشور و یا ادعایی جهت دیدار با سناتورهای آمریکایی به حساب آورده و هیچ احساس مسئولیتی نسبت به هویت دینی آن و یا اساساً سرنوشت آن در داخل کشور به عنوان یک نهاد مدنی با آرمان‌های دانشجویی خود ابداً نداشتند.

۶ - سئوال ما هم دقیقاً اینجا است که افراد چه موقع حق دارند که در باب دینداری افراد داوری کنند؟ اصولاً گاهی آنقدر مسئله شفاف است که کار به ظن و گمان و تجسس نمی‌رسد. آیا اگر یک نفر در جلسه شورای عمومی انجمن اسلامی، خودش صراحتاً اعلام کرد که «من یک لائیک هستم» و یا آن دانشجوی دیگر گفت که «من دیندار نیستم و لزومی هم نمی‌بینم که انجمن‌های اسلامی، فقط مکانی برای دینداران باشد»، تکلیف این فرد آیا باقی ماندن در انجمن اسلامی است و یا خروج شجاعانه از ذیل این عنوان؟ ما قطعاً خود می‌دانیم که موکلین آخرت افراد نیستیم، اما کسی که قرار است وارد انجمن اسلامی شود، آیا نباید یک سری حداقل‌هایی داشته باشد؟ آیا کسی که اشتهار به مسائل غیراخلاقی دارد، می‌تواند به‌رغم ادعای مسلمانی، وارد انجمن اسلامی شود؟ آیا کسی که خود اعلام می‌کند که اعتقادی به آداب و فرایض دینی ندارد و لزومی هم نمی‌بیند که این آداب ملاک حضور افراد در انجمن اسلامی باشند و به طور کلی، در انجمن اسلامی رعایت شوند، می‌تواند وارد انجمن اسلامی شود؟ نویسنده مقاله مورد نقد، به‌رغم اینکه در جایی، هویت‌یابی دینی انجمن‌های اسلامی را دارای اهمیت زیادی نمی‌بیند، اما در جای دیگر می‌گوید «تردیدی نیست که مرکزیت انجمن، جایی نیست که هر فردی با هر عقیده‌ای در آن قرار داشته باشد.» از این تناقض که بگذریم، ایشان این واقعیت را نادیده می‌انگارند که عدول از ضوابط در برخی انجمن‌های اسلامی، موجب حضور افرادی شده است که مصداق بارز «هر عقیده» هستند و به‌رغم اینکه به این مسئله، نیک واقفند، این سئوال را باز مطرح می‌کنند که «چگونه به این نتیجه رسیده‌اید که عده‌ای در انجمن‌های اسلامی، بی‌دین هستند و خود را بر مبنای هویتی دینی، هویت‌یابی نمی‌کنند؟»

۷ ـ در بخشی از مقاله، به تبارشناسی بحث هویت دینی انجمن‌های اسلامی در سال‌های ۷۴، ۷۵ و ۷۶ پرداخته شده است که نویسنده مقاله، نقدی به آن دوران داشته است. این در حالی است که همگان اذعان دارند که پرافتخارترین دوران و شاید دوران طلایی انجمن‌های اسلامی در همان دوره بوده است که موجب پیروزی سیدمحمد خاتمی در دوم خرداد ۷۶ شد و این دانشجویان بودند که حلقه مفقوده بین نخبگان و مردم را تشکیل می‌دادند و گفتمان اصلاحات را به جامعه منتقل کردند. در آن زمان، انجمن‌های اسلامی، میزبان هر عقیده و هر گرایشی نبودند بلکه این انسجام تشکیلاتی و هویت دینی آنان بود که قدرت فزاینده‌ای را به آنان بخشید. در آن دوران، کلیه انتخابات انجمن‌های اسلامی سراسر کشور، فقط در میان اعضای شورای عمومی آن انجمن‌ها برگزار می‌شد.

۸ ـ در جای دیگر تاکید شده که در گذشته، بسیاری افراد پس از عضویت در انجمن، مذهبی می‌شدند و یا معلومات مذهبی کسب می‌کردند. این جای خوش‌وقتی است که وظیفه انجمن اسلامی را جذب افراد غیرمذهبی و مذهبی کردن آنها بیان کرده‌اند. اما جای سئوال اینجاست که در انجمنی که حاصل فعالیت‌های ایشان بوده است، چند نفر گرایشات لائیک داشتند که توسط عضویت در انجمن اسلامی مذهبی شده باشند؟ آیا غیر از این است که هر فردی با هر عقیده‌ای با ورود به انجمن اسلامی، سعی در گسترش و رشد تفکر خود می‌کند و در این راه، ملاحظه هویت دینی انجمن‌های اسلامی را نمی‌کند؟

۹ - ما نیز با نگارنده مقاله مورد نقد هم‌فکر هستیم که فساد وابستگی به دولت و احزاب و گروه‌های سیاسی، بیشتر از وابستگی به بدنه دانشجویی است. اما بر کدام بدنه دانشجویی می‌توان تکیه کرد؟ دانشجویانی که بی‌آنکه بپرسند و تحلیل کنند و براساس درایت عمل کنند، فقط تا بادی می‌وزد به صحنه آمده و بدون آنکه انجمن اسلامی را بشناسند و حتی یک روز در آن حضور داشته باشند، در راستای منفعت‌طلبی یک گروه، به ایجاد تنش و تشنج در محیط دانشگاه بپردازند؟ آنهایی که به گفته خودشان واقعاً نمی‌دانستند چه خبر است و «هر کسی از ظن خود، یارشان شده بود» به شکستن شیشه و تخریب کمدهای دانشجویان پرداختند. ما نیز معتقدیم که انجمن‌های اسلامی باید متکی به بدنه دانشجویی خود باشند، اما بدنه معتقد به اصول و چارچوب‌های انجمن‌های اسلامی. کما اینکه در دهه‌های پیش از انقلاب اسلامی، عده‌ای مومن و معتقد تاثیرگذارترین برنامه‌ها را برپا می‌کردند. این برنامه‌ها شامل جلسات اعتقادی نزد مرحوم طالقانی و برگزاری مراسم عید فطر در کنار استاد مطهری و تکثیر سخنرانی‌های دکتر شریعتی و حرکات دیگری از این قبیل بودند که توانستند جریان عظیمی میان مردم مسلمان ایران بیافرینند که اگر نبود، قطعاً انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، به پیروزی نمی‌رسید. آیا آن روزها انجمن‌های اسلامی میزبان همه عقاید و هر گرایش سیاسی بودند؟ کدامیک از نسل‌های انجمن اسلامی را می‌یابید که با این استدلال که هدف مشترک ما مبارزه با استبداد است، انجمن را تبدیل به محلی برای جولان همه عقاید کردند و از هویت دینی خود غفلت کردند؟ تصور ما این است که اگر مرحوم بازرگان امروز زنده بود، به خاطر دفاع از هویت دینی انجمن‌های اسلامی، از ناحیه بسیاری از مدعیان رهبری جنبش دانشجویی، مطرود می‌گشت و شاید هم اگر شهید چمران زنده می‌بود، به خاطر پایبندی به فلان نظریه فقهی، مرتجع خوانده می‌شد.

۱۰ - ما معتقدیم که دفاع از دین در شرایط امروزی، کاری بس دشوار است و خود را منتقد قرائت رسمی از دین می‌دانیم؛ قرائتی که خود را حقیقت کامل معرفی می‌کند و قرائتی که سعی در پاک کردن جملات از قبیل «میزان رای ملت است» از حافظه ملت می‌کند. اما اگر نبود استقامت آن منتخب مردم که قاطعانه از موضع دین از آزادی دفاع می‌کرد و نبود ایستادگی دانشجویانی که با وجود دشواری راه، همچنان مبلغ دینداری‌مانند و با وجود هجمه از ناحیه متحجران از یک‌سو و لائیک‌ها از سوی دیگر، «صورت خود را با سیلی سرخ نگه داشتند»، شاید تاکنون هیچ یک از نهادهای مدنی در عرصه عمومی باقی نمی‌ماندند که همچنان بتوانند حرکت اصلاح‌طلبی را پیش ببرند و از همخوانی دینداری و دموکراسی دفاع کنند. گویا دوستان آنقدر، مسیر دفاع از دینداری را دشوار می‌پندارند که عطایش را به لقایش بخشیده‌اند. ما نیز معتقد به رقابت سازنده جهت پویایی اندیشه‌های دینی هستیم، اما شما با این توجیه که نزاع اصلی بین نیروهای طرفدار دموکراسی و مخالف آن است، توصیه می‌کنید که همه گرایش‌ها در کنار هم در انجمن‌های اسلامی حضور پیدا کنند و در یک تشکل به مبارزه با نیروهای مخالف دموکراسی بپردازند. اشکال اینجا است که در چنین جبهه‌ای، قطعاً اولویت با همکاری کردن خواهد بود و اساساً هرگونه رقابت درون‌مجموعه‌ای تفکر دینی برای گسترش و پویایی خود، از سوی جریان دگراندیش و لائیک سرکوب خواهد شد و رقابت با هدف پویایی تفکر دینی بی‌معنی خواهد شد. از سویی دیگر اگر به رقابت میان تفکر لائیک و تفکر دینی در فضای دانشگاهی معتقدیم، چگونه می‌توانیم این نزاع را در جامعه ایرانی بلاموضوع بدانیم؟ از نظر ما رقابت سازنده، وقتی معنا می‌یابد که هر تشکلی، هویت خود را مشخص و مرزهای خود را نیز مشخص کند و آن‌گاه در عرصه عمومی با تشکل‌هایی که عقاید دیگر دارند، به رقابت بپردازند. به همین دلیل است که انجمن اسلامی دانشگاه تهران، همواره در فراهم آوردن چنین رقابتی کوشیده است و بارها و بارها اذعان کرده است که تنها راه‌حل مشکلات انجمن‌های اسلامی، صدور مجوز تاسیس تشکل‌های دگراندیش است. درست است که آب راکد می‌گندد، اما وقتی این آب از سرچشمه گل‌آلود باشد، هرچقدر هم حرکت کند، همچنان گل‌آلود می‌ماند.

*** رئیس شورای عمومی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران**

خبرها

مهندس سحابی و بحث ایمان و نوایمانی

شرق: سومین جلسه از سلسله جلسات آموزشی سلوک فردی، اخلاق اجتماعی، منش مبارزاتی توسط مهندس عزت‌الله سحابی فردا سه‌شنبه در کتابخانه حسینیه ارشاد تهران برگزار می‌شود. مهندس سحابی در دومین جلسه از این جلسات بحث خود را با عنوان «ایمان و نوایمانی مطرح کرد. او گفت: «تجربه اجتماعی ما چنین نشان داده است که اگر ایمان نو شونده‌ای در کنار نواندیشی قرار نداشته باشد، این نواندیشی، راه به جایی نخواهد برد. چرا که نواندیشی به تنهایی در مقام تغییر انسان نیست، در حالی که نوایمانی، انسان را دگرگون می‌کند. باید عنوان کرد که ایمان نیز نیاز به تازه‌شوندگی دارد، چرا که هم جهان دائماً در حال تغییر است و هم انسان به طور مستمر با پرسش‌ها و تردیدهایی مواجه است.» او پیش از آنکه به متن بحث نوایمانی وارد شود ضروری دید تا به طرح یکی دو خرده‌بحث به عنوان پیش‌نیاز، بپردازد. خرده بحث اول «اتمیسم اجتماعی» است. آن گونه که همگان شاهد هستیم، تفرد و عنایت به منافع فردی از مشخصه‌های جامعه ماست. به عقیده روان‌شناسان اجتماعی جامعه عبارت است از «جمع افراد به علاوه خودآگاهی» یعنی همان افرادی که در جمع هستند، هنگامی که خودآگاهی مشترک پیدا کنند، به یک وجدان مشترک دست خواهند یافت. این روند تدریجاً به پیدایش «مای جمعی» خواهد انجامید. اما در کشوری که خودگرایی و تفرد حاکم است، مای جمعی هیچ‌گاه تحقق نمی‌یابد. به عنوان نمونه در سال‌ها اخیر بین گروه‌های موجود فکری - سیاسی بارها و بارها بحث و گفت‌وگو صورت گرفته است ولی نتیجه ملموسی از آن اخذ نشده. چرا؟ اگر به خوبی دقت کنید، درخواهید یافت که همه بیش از آنکه به فکر «جمع» باشند به فکر منافع گروهی خودشان‌اند و یا در فکر اعمال هژمونی فکری و تشکیلاتی بر دیگران. جامعه‌ای که در آن افراد و گروه‌های اجتماعی، تنها به مصالح و منافع شخصی و گروهی خود می‌اندیشند، جامعه‌ای است «اتمیک». در چنین جامعه‌ای افراد و گروه‌ها بسان سیاه‌چاله‌های سماوی هستند که همه امواج و ذرات و انوار را می‌بلعند، اما چیزی پس نمی‌دهند. جامعه هند را می‌توان جامعه‌ای مقابل جامعه اتمیک قلمداد کرد. هر هندی در هر نقطه‌ای از جهان که باشد، دغدغه هند را دارد. واژه نوپدید «سرمایه اجتماعی» در ادبیات اجتماعی امروزین، مقابل اتمیسم قرار دارد. در تعریف سرمایه اجتماعی عنوان می‌شود که «سرمایه اجتماعی عبارت است از میزان اعتمادی که افراد یک جامعه به یکدیگر دارند.» راهی که برای ایجاد اعتماد متقابل در میان افراد یک جامعه وجود دارد، ایجاد یک «عامل وحدت» است. چنانچه یک موضوع عینی مانند منافع ملک و میهن را بتوان به عنوان عامل وحدت یا عامل مشترک در متن قرار داد، امیدی وجود دارد که سرمایه اجتماعی به وجود آید. عامل مشترک قابل اتکا، نمی‌تواند ذهنی و مجازی باشد. در سوره «شعرا» حضرت ابراهیم به قوم خود خطاب می‌کند: «اینها چیست که شما می‌پرستید؟ حرف می‌زنند؟ مسئله‌ای حل می‌کنند؟ تحریکی می‌آفرینند؟» لذا عنصر ذهنی قادر به ایجاد عامل مشترک به طور پایدار و مستمر و راهگشا نیست. نمی‌توان سرود ای ایران خواند و از «مرز پرگهر» صح